

روایت معلم داوطلب تهرانی از آموزش رایگان کودکان محله سیروس در دل گلخانه‌ای کوچک

گلخانه‌ای که نهال کودکی در آن شکوفه می دهد

گزارش

نیلوفرمنصوری
روزنامه نگار

در کوچه پس کوچه‌های تنگ و باریک جنوب تهران، گلخانه کوچکی قرار دارد شبیه کلاس درس؛ و برعکس کلاسی شبیه گلخانه. اینجا یکی از محله‌های قدیمی سیروس است؛ همان جایی که در و دیوارهای آن تاریخ قدیم تهران را روایت می کنند. انتهای یکی از کوچه‌ها به گلخانه گلشن گنج پنهان می‌رسیم؛ جایی که فقط گل و گیاه پرورش نمی‌دهد. از پشت در چوبی و پنجره‌های بلند این گلخانه، صدای بچه‌ها به گوش می‌رسد؛ صدایی پر از هیجان و خنده. چند کودک دبستانی با اشتیاقی کودکانه به میهمان تازه‌وارد سلام می‌کنند، همان‌ها که حالا در دل گیاهان سبز نشسته‌اند و مشق می‌نویسند.

در میان آنها، زنی آرام و لبخند به لب، با صدایی مهربان و لحن معلمی، بر درس و مشق بچه‌ها نظارت می‌کند. او توران حاجی‌زاده است که بچه‌ها او را «خانم شیخی» صدا می‌زنند. بچه دبستانی‌ها در حال نوشتن تکالیف‌شان هستند، اما اشتیاقشان به

میهمان تازه‌وارد را به جای تمام دردها و خوشی‌های اندکشان، با دندان‌های یکی در میان افتاده شیری، با هیجان و همه‌مه فریاد می‌کشند و در تمام لحظات از ته دل قهقهه می‌زنند. محروم ماندن کودکان از تحصیل فقط مربوط به شهرستان‌ها نیست، در همین پایتخت پربهاهو، محله‌هایی هستند که والدین نه سواد دارند و نه توان مالی برای گرفتن معلم خصوصی. گاهی آنقدر فشار اقتصادی شدید می‌شود که خانواده‌ها دیگر توان تأمین امکانات تحصیل در مدارس را برای کودکان خود ندارند. در چنین شرایطی، بعضی‌ها دست به کار شده‌اند؛ معلمانی داوطلب که نه برای حقوق، که برای عشق به آموزش قدم پیش گذاشته‌اند و به کودکان مناطق محروم تهران به صورت رایگان تدریس می‌کنند. خانم شیخی یکی از آنهاست. او نماینده اولیا و مربیان یکی از مدارس محله سیروس است و همزمان در گلخانه گلشن گنج پنهان فعالیت می‌کند.



عکس‌ها: نیلوفرمنصوری/ایران

حدود ۲۰ دانش‌آموز هستند که

اینجایم و نزدیک امتحانات تعدادشان بیشتر و یاد ر وسط سال تحصیلی تعدادشان کم می‌شود. الان هم که اینجا خیلی شلوغ است برای امتحان پایانی سال تحصیلی خودشان را آماده می‌کنند. حواسم به همه هست و یکی یکی به همه آنها رسیدگی می‌کنم. تاجایی که یک نفر بدون تکلیف از در گلخانه خارج نمی‌شود

ایده‌ای برای روزهای سخت

چند سال پیش بود که حامد معنوی‌پور، مدیر گلخانه گلشن گنج پنهان، متوجه شد بچه‌های محله بعد از مدرسه جایی برای رفتن ندارند. او تصمیم گرفت بخشی از فضای گلخانه را به آموزش کودکان اختصاص دهد تا هر روز بین ساعت ۳ تا ۶ عصر بچه‌ها در این گلخانه جمع شوند و درس بخوانند؛ کاری که امروز به پناهگاهی برای بیش از ۲۰ دانش‌آموز تبدیل شده است. او معتقد است: «این محله، مکان مناسبی برای یادگیری و دوره‌ی بچه‌ها نیست. به همین دلیل زمان احداث گلخانه به این موضوع فکر کردم که بچه‌ها بعد از مدرسه کجا می‌روند و چگونه می‌توانند با شرایط موجود درس بخوانند و وقت خود را بگذرانند، به همین جهت تصمیم گرفتم بخشی از گلخانه را در اختیار کودکانی قرار دهم که پدر و مادرشان سواد و آموزش تحصیل به کودکان‌شان را ندارند. در اینجا بچه‌ها علاوه بر استفاده از فضای سبز، تکالیفشان را با کمک نماینده اولیا و مربیان مدرسه انجام می‌دهند و بدون مسأله و اشکال به خانه می‌روند.» حدود ۲۰ دانش‌آموز دختر و پسر قد و نیم‌قد در فضای ۹ متری روی صندلی‌های پلاستیکی رنگی نشسته‌اند و مشغول انجام تکالیفشان هستند.

شیخی با روش‌های متنوع به آموزش بهتر آنها کمک می‌کند. از انجام دادن مشق و تکالیف مدرسه تا کلاس‌های زبان و نقاشی. هر چند برخی از کودکان بازیگوش محل، حواسش را از درس پرت می‌کنند اما شیخی با لبخند می‌گوید: «اقتضای سَن‌شان است، ایرادی به آنها نیست.» سؤال که داشته باشند از خانم اجازه می‌گیرند و می‌پرسند. سرمشق‌هایشان هر روز روی صفحات دفتر نقش می‌بندد تا به تکرار بنویسند که مبادا از قافله تحصیل عقب بمانند. خانم مربی این روزهایی‌هیچ چشمداشتی سر کلاس دانش‌آموزان حاضر می‌شود. کلاس درسی با دانش‌آموزان کلاس اولی تا چهارمی، اواز اهالی محل و ساکن محله سیروس در منطقه ۱۲ است و با اشراف و آگاهی کامل از شرایط



او می‌افزاید: «معلم‌ها در مدارس در حد زمان تعیین شده تمام تلاششان را برای آموزش محتوای دروس انجام می‌دهند اما گاهی محتوا بیش از حد برای کودکان سنگین است و در چنین شرایطی فرصت خلاقیت از معلم گرفته می‌شود و او مجبور است صرفاً مطالب را منتقل نماید، بدون اینکه بتواند مهارت‌های تفکر، تحلیل و خلاقیت را در دانش‌آموزان تقویت کند. من در این کلاس درس گلخانه‌ای، با اشراف به این موضوع، وضعیت درسی کودکان را پیگیری و به آنها کمک می‌کنم که با لذت و هیجان دروسشان را یاد بگیرند و سرمشق‌هایی که معلم برایشان در نظر گرفته به درستی انجام دهند. با صبر و حوصله به سؤالاتشان پاسخ می‌دهم تا اشکالی در درس‌ها برایشان باقی نماند و در سطح کلاسی خودشان آموزش کامل بگیرند تا نقص و ایرادی در درس‌هایشان نداشته باشند.»

معلمی که مادرانه آموزش می‌دهد

شیخی بیشتر از اینکه مربی باشد، یک مادر است. حس مادرانه‌اش برای تمام دانش‌آموزان یکی است. برایش فرقی نمی‌کند دانش‌آموز ایرانی باشد یا افغانستانی؛ کودکی که او را معلم خطاب می‌کند، کم‌تلاش است یا پرتلاش؛ داراست یا ندارد. برای محبت کردن به آنها چیزی کم نمی‌گذارد. به یکی از کودکان که پشت میز پلاستیکی رنگی نشسته، اشاره می‌کند و می‌گوید: «ارشیا امسال دوم است، سال گذشته در دروس و انجام تکالیف در مرحله «نیاز به تلاش» بود، چون در خانه کسی نیست به درس‌های او رسیدگی کند و پدر و مادرش بی‌سواد هستند. بعضی روزها به همراه مادرش اینجا می‌آید، پیگیری می‌کنم که پایه دوم را هم به خوبی پشت سر بگذارد.»

این مربی در خصوص برنامه‌ریزی زندگی خود می‌گوید: «به گونه‌ای برنامه‌ریزی می‌کنم که به همه کارهایم برسم. صبح‌ها در کارگاه محصولات آلوورا هستم و آنجا فعالیت می‌کنم. بعدازظهرها، هم مسئول رسیدگی به امور گلخانه هستم و هم مسئولیت رسیدگی



به درس بچه‌ها را دارم. دو بچه مدرسه‌ای نیز دارم و باید حواسم به امتحانات پسر و دخترم هم باشد.»

بچه‌هایی که قصه می‌سازند

امیرمهدی، دانش‌آموز پایه دوم است. او به «ایران» می‌گوید: «دو سال است به اینجا می‌آیم و با کمک خانم شیخی درس و تکالیفم را انجام می‌دهم. هر جا سؤال و ایرادی داشته باشم از او می‌پرسم و او با آرامش جواب می‌دهد. گاهی با دوستانم بازی می‌کنم و گاهی اوقات هم در درس خواندن فضای بیهمدیگر کمک می‌کنیم. اینجا را خیلی دوست دارم و بهتر

کودک دیگری که روی یکی از صندلی‌ها نشسته، سرش پایین و در حال نوشتن تکالیفش است، به سمتش می‌روم و از او می‌پرسم دوست دارد در آینده چه کاره شود. محمد که در مقطع کلاس اول تحصیل می‌کند، می‌گوید: «دوست دارم معلم شوم و بتوانم به همه سواد خواندن و نوشتن یاد بدهم، حتی به پدر و مادرم.» او خط زیبایی دارد و در کنار سه دوستی که اینجا پیدا کرده به راحتی تکالیفش را انجام می‌دهد. او می‌گوید: «خیلی با هم صمیمی هستیم و در انجام دادن تکالیفمان به هم کمک می‌کنیم تا مبادا تکلیفی را انجام نداده باشیم. به خانه که می‌روم درس‌هایم را روخوانی کرده و بعد به پدر و مادرم کمک می‌کنم. آنها حواسشان به درس خواندن من هست، هر چند سواد ندارند.»

حوالی غروب است و مادر یکی از دانش‌آموزان کلاس اول به دنبال فرزندش آمده است. او می‌گوید: «من سواد خواندن و نوشتن ندارم و نمی‌توانم به دخترم در آموزش و نگارش کمک کنم. به همین خاطر به اینجا می‌آورم و خانم شیخی به او در درس‌هایش کمک می‌کند. از وقتی اینجا می‌آید درس‌هایش خیلی بهتر شده است. دخترم که اینجا است خیالم راحت است و آسوده به کارهای خانه‌ام رسیدگی می‌کنم.»

اینجا، گلخانه‌ای کوچک است، اما قصه‌هایی بزرگ در دلش ریشه دوانده؛ قصه‌هایی از جنس مهر، آموزش و رویاهایی که شاید روزی همه‌شان به بار نشیند.



بنگاه

اهدای نشان عالی مدیریت روابط عمومی و مدال زرین به داریوش سهرابی

رئیس مرکز اطلاع‌رسانی و روابط عمومی بانک ملی ایران، اهدا شد. این رویداد که صبح روز هفتم خرداد ۱۴۰۴ در مرکز همایش‌های بین‌المللی سازمان مدیریت صنعتی برگزار شد، داریوش سهرابی به‌خاطر بیش از دو دهه فعالیت مؤثر در حوزه رسانه و روابط عمومی کشور، به‌طور ویژه مورد تقدیر قرار گرفت. در این اجلاس، چهره‌های برجسته علمی و ارتباطی کشور از جمله دکتر باقریان، مدیرعامل مؤسسه کارگزار روابط عمومی،

نشان عالی مدیریت روابط عمومی و «مدال زرین» انجمن متخصصان روابط عمومی به رئیس مرکز اطلاع‌رسانی و روابط عمومی بانک ملی ایران اهدا شد. به گزارش روابط عمومی بانک ملی ایران، در سومین اجلاس ملی مدیران روابط عمومی با عنوان «روابط عمومی و کوانتوم» و همزمان با بیست‌وچهارمین جشنواره جوایز طلایی روابط عمومی ایران، نشان عالی مدیریت روابط عمومی و ارتباطات و مدال زرین انجمن متخصصان روابط عمومی به داریوش سهرابی، مشاور مدیرعامل و

